



درس خارج فقه استاد حاج سید مجتبیٰ نورمفیدی

موضوع کلی: مسئله پانزدهم
موضوع جزئی: انعزال وکیل و مأذون به موت مجتهد
سال دوم
تاریخ: ۹ اردیبهشت ۱۳۹۱
مصادف با: ۶ جمادی الثانی ۱۴۳۳
جلسه: ۹۷

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

مسئله پانزدهم:

«المأذون و الوکیل عن المجتهد فی التصرف فی الاوقاف أو الوصایا أو فی اموال القصر ینعزل بموت المجتهد و أما المنصوب من قبله بأن نصبه متولياً للوقف أو قیماً علی القصر فلا یبعد عدم انعزاله لکن لا ینبغی ترک الاحتیاط بتحصول الاجازة أو النصب الجدید للمنصوب من المجتهد الحی».

در مسئله پانزدهم تحریر الوسیلة امام (ره) می فرمایند: کسی که از طرف مجتهد مأذون یا وکیل است برای تصرف در اوقاف یا وصایا یا تصرف در اموال قصر و کسانی که نمی توانند در مال خودشان تصرف کنند مثل یتیم و کسانی که ولی ندارند که مجتهد ولی من لاولی له می باشد، بواسطه ی موت مجتهدی که اذن داده یا وکالت داده، منعزل می شود یعنی مأذون و وکیل در این امور با موت مجتهد موکل و آذن منعزل می شوند ولی چنانچه کسی از طرف مجتهد برای تولی وقف نصب شده باشد یا به عنوان قیم قصر منصوب شده باشد بعید نیست بگوئیم منعزل نمی شود ولی احتیاط مستحب آن است که یا از مجتهد حی اجازه بگیرد یا از طرف او مجدداً منصوب شود. پس بنابر نظر امام بین مأذون و وکیل و بین منصوب از طرف مجتهد فرق است؛ مأذون و وکیل با موت مجتهد منعزل می شوند لکن منصوب از طرف مجتهد با موت مجتهد منعزل نمی شود گرچه احتیاط مستحب این است که از یک مجتهد حی اجازه بگیرد یا از طرف او منصوب شود. این تفصیلی است که امام در این مسئله داده اند.

فرق وکیل و مأذون هم معلوم است گرچه حکم آنها یکی است و هر دو منعزل می شوند اما مأذون اعم مطلق از وکیل است چون اذن اعم است از آنچه که به خود مأذون برمی گردد یا به دیگری مثل اذن در شرب ماء که این اذن به خود مأذون برمی گردد یا گاهی اذن می دهد که کاری را برای دیگری انجام بدهد لکن وکیل اختصاص به دیگری دارد لذا گفته شده که مأذون اعم مطلق از وکیل است یعنی هر وکیلی مأذون هست ولی هر مأذونی وکیل نیست.

کلام مرحوم سید:

این مطلب را مرحوم سید در مسئله پنجاه و یکم عروة بیان فرمودند؛ مسئله پنجاه و یکم عروة این است «المأذون و الوکیل عن المجتهد فی التصرف فی الاوقاف أو فی اموال القصر ینعزل بموت المجتهد بخلاف المنصوب من قبله کما إذا نصبه متولياً للوقف أو قیماً علی القصر فلا تبطل تولیته و قیمومته علی الاظهر».

مسئله پنجاه و یکم عروۀ دقیقاً همان تفصیلی است که امام (ره) بین مأذون و وکیل و بین منصوب داده که مأذون و وکیل از طرف مجتهد با موت مجتهد منعزل می‌شوند لکن منصوب از طرف مجتهد با موت او منعزل نمی‌شود. کثیری از محشین عروۀ هم به مرحوم سید اشکال کرده‌اند که مسئله نصب هم مثل وکالت باطل می‌شود یعنی فرقی بین وکالت و نصب از این جهت نیست اگر مأذون و وکیل به موت مجتهد منعزل شدند کسی که منصوب از طرف مجتهد است او هم به موت مجتهد منعزل می‌شود.

از جمله کسانی که اشکال کرده‌اند مرحوم آقای خوئی، مرحوم محقق حائری، مرحوم آقای خوانساری و مرحوم آقای گلپایگانی هستند که فرقی بین اذن و وکالت و نصب قائل نیستند.

اقوال در مسئله:

با توجه به آنچه که در مورد این مسئله بیان شده می‌توانیم بگوییم در این مسئله چند قول وجود دارد:

قول اول: به موت مجتهد هم اذن و وکالت باطل می‌شود و هم نصب؛ کسانی که به این قول قائلند مثل مرحوم محقق حائری، مرحوم آقای خوانساری، مرحوم آقای خوئی و آقای گلپایگانی می‌باشند.

قول دوم: تفصیل بین اذن و وکالت از یک طرف و نصب از طرف دیگر است یعنی اگر مجتهد اذن یا وکالت داده باشد به موت او مأذون و وکیل منعزل می‌شوند ولی اگر مجتهد کسی را نصب کرده باشد برای اموری که گفته شد، به سبب موت او نصب باطل نمی‌شود یعنی تولیت در قیمومت به قوت خود باقی است مثل امام (ره) و مرحوم سید؛ البته یک تفاوتی بین نظر امام و مرحوم سید هست و آن اینکه امام یک احتیاط مستحب دارند و می‌فرماید: احتیاط مستحب آن است که از مجتهد اذن بگیرد یا مجتهد حی او را مجدداً نصب نماید. لکن غیر از این تفاوت در اصل تفصیل نظرشان فرقی ندارد.

قول سوم: این قول هم قولی است که مرحوم صاحب جواهر فرمودند؛ ایشان یک تفصیل خاصی در مسئله داده است یعنی در خصوص نصب یک تفصیلی داده‌اند. صاحب جواهر ابتداءً می‌فرماید: اگر اجماع وجود داشته باشد، به سبب موت نصب باطل نمی‌شود لکن اگر اجماع در کار نباشد، حق آن است که به سبب موت نصب هم باطل می‌شود. یعنی می‌خواهند بگویند که منصوب هم مثل مأذون و وکیل با موت مجتهد منعزل می‌شود.

بعد صاحب جواهر استدراکی می‌کنند و در نصب تفصیل می‌دهند؛ می‌گویند: اگر مجتهد از طرف خودش ولی را نصب کند در این صورت به واسطه موت این نصب باطل می‌شود اما اگر از طرف امام (ع) کسی را نصب کند، به سبب موت مجتهد باطل نمی‌شود.^۱

پس اجمالاً این سه قول در مسئله وجود دارد؛ صورت مسئله و اقوالی که در این مسئله وجود دارد، ملاحظه فرمودید. با توجه به آنچه که گفته شد به نظر می‌رسد که باید در این مسئله دو مطلب را مورد بررسی قرار دهیم که ضمن بررسی این دو مطلب حق در مسئله هم معلوم می‌شود و اشکالات اقوال هم معلوم می‌گردد:

۱. جواهر، ج ۴۰، ص ۶۶.

مطلب اول در مورد انزال مأذون و وکیل به موت مجتهد است یعنی چرا مأذون و وکیل به موت مجتهد منجز می‌شوند؟
مطلب دوم در مورد بطلان تولیت و قیمومت منصوب از طرف مجتهد به موت مجتهد است که باید این مسئله را هم بررسی کنیم که آیا تولیت شخص منصوب از طرف مجتهد با مرگ مجتهد از بین می‌رود یا خیر؟ و البته در ادامه آن باید دید تفصیلی که مرحوم صاحب جواهر در مسئله نصب داده‌اند، درست است یا نه؟ یعنی آیا نصب مطلقاً به موت مجتهد باطل می‌شود یا مطلقاً باطل نمی‌شود یا اینکه در مسئله تفصیل وجود دارد؟

مطلب اول: انزال مأذون و وکیل به موت مجتهد

ظاهراً در این مطلب که به موت مجتهد، وکیل و مأذون در تصرف در اوقاف یا اموال قصر از وکالت و مأذون بودن، منجز می‌شوند، تردیدی نیست یعنی این قطعی است به گونه‌ای که مثل مرحوم شیخ طوسی در مبسوط این مسئله را از مسلمات دانسته است. اما اجمالاً ما سه دلیل هم می‌توانیم بر این مطلب ارائه کنیم:

دلیل اول:

با دقت در حقیقت وکالت و اذن معلوم می‌شود چنانچه موکل یا آذن فوت کنند، وکالت و اذن هم باطل می‌شود چون وکیل در واقع وجود تنزیلی موکل است. این مطلب با دقت در حقیقت وکالت معلوم می‌شود زیرا حقیقت وکالت عبارت است از جعل فعل غیر نازل منزله فعل موکل یعنی اینکه فعل دیگری را نازل منزله فعل موکل قرار دهیم. اگر معنای وکالت این باشد، این متوقف بر این است که موکل صلاحیت فاعلیت داشته باشد اگر موکل صلاحیت فاعلیت داشته باشد، می‌تواند فعل غیر را نازل منزله فعل خودش کند و شاهد بر این مطلب هم این است که تصرفات وکیل به موکل نسبت داده می‌شود مثلاً امر به وفا به تصرفات وکیل متوجه موکل است اگر وکیلی عقدی واقع کند او فوا بالعقود متوجه موکل است و امر به وفای به عقد متوجه وکیل نیست.

حال با عنایت به این مطلبی که گفته شد، اگر موکل بمیرد دیگر اهلیت برای تصرف ندارد چون فاعلیت خودش را از دست می‌دهد و اگر دیگر صلاحیت فاعلیت نداشته باشد و این فاعلیت از دست برود، دیگر نمی‌تواند فعل غیر را نازل منزله فعل خودش قرار دهد لذا دیگر معنایی برای استناد به وکالت نیست. بنابراین اگر کسی از طرف مجتهد وکیل شد بعد از موت مجتهد دیگر وکالت او باقی نمی‌ماند.

در مورد مأذون هم مسئله از همین قرار است؛ وقتی مجتهدی که اذن در تصرفات مذکور داده فوت کند، دیگر بقاء اذن معنی ندارد.

دلیل دوم: اجماع

اجماع قطعی و مسلم بر اینکه به سبب موت، اذن مرتفع شده و وکالت باطل می‌گردد. این اجماع وجود دارد و اجماع محصل هم هست و مخالفی هم در این مسئله وجود ندارد.

دلیل سوم: سیره عقلائی

سیره عقلاء بر این است که اگر کسی به دیگری اذن دهد و یا او را وکیل خودش قرار دهد بعد از موت، اذن و وکالت او مرتفع شده و باطل می‌شود؛ این در بین عقلاء کاملاً پذیرفته شده است و در صغرای این امر تردیدی نیست.

شارع هم از این سیره ردع نکرده است.

بنابراین اگر چیزی سیره عقلاء بود و شارع هم ردع نکرده بود این حجیت دارد لذا به نظر می‌رسد این دلیل هم تمام است به خصوص اینکه سیره متشرعه هم از صدر اول تا کنون بر همین روش استوار بوده یعنی مأذونین و وکلاء به موت موکلین و اذن دهندگان از اذن و وکالت منعزل می‌شدند. این هم به نظر می‌رسد سخن قابل قبولی است.

لذا با عنایت به این سه دلیلی که عرض کردیم و همچنین اینکه بعضی این مسئله را به عنوان ارسال مسلمات بیان کرده‌اند، معلوم می‌شود که وکیل و مأذون به موت مجتهد منعزل می‌شوند.

مطلب دوم: انزال منصوب به موت مجتهد

بحث در این است که آیا به سبب موت مجتهد تولیت و قیمومت منصوب از طرف او باطل می‌شود یا نه؟

در این مورد اختلاف وجود دارد که ما مجموعاً می‌توانیم به سه قول در این باره اشاره کنیم:

قول اول: قول به بطلان مطلقاً؛ این اطلاق هم با توجه به تفصیلی که از صاحب جواهر نقل کردیم، معلوم می‌شود.

قول دوم: قول به عدم بطلان مطلقاً.

قول سوم: قول به تفصیل در مسئله بین دو صورت که آیا نصب مجتهد از طرف خود مجتهد باشد یا اینکه نیابتاً و وکالتاً از طرف امام معصوم (ع) کسی را نصب کرده باشد؛ یعنی اگر مجتهد از طرف خودش کسی را نصب کرده باشد، در این صورت به واسطه موت مجتهد، نصب باطل می‌شود اما اگر نیابتاً و وکالتاً از طرف امام کسی را به عنوان ولی نصب کرده است اینجا به سبب موت باطل نمی‌شود.

پس مجموعاً این سه قول در مطلب دوم وجود دارد. ادله این اقوال و انظار باید مورد بررسی قرار بگیرد. ابتدائاً ادله قائلین به عدم انزال منصوب به سبب موت مجتهد را بررسی خواهیم کرد.

ادله قائلین به عدم انزال منصوب به سبب موت مجتهد:

دلیل اول:

کسانی که برای یک شغل و کار عمومی مثل رسیدگی به امور ایتم و قیمومت آنها یا تولیت وقف نصب می‌شوند، در واقع به خاطر مصالح و حفظ منافع غیب و قصر و ایتم و همچنین رعایت اموری که در نظر واقف بوده، می‌باشد. اصلاً فلسفه نصب ولی برای غیب و قصر چیست؟ فلسفه قرار دادن متولی برای وقف چیست؟ چرا برای ایتم ولی قرار می‌دهند؟ برای این است که اگر اینها سرپرست و قیم نداشته باشند، مصالح و منافع آنها در معرض خطر قرار می‌گیرد. با توجه به این نکته اگر قرار باشد منصوبین به واسطه موت ناصب منعزل شوند این موجب اختلال در مصالح و منافع این گروه‌ها می‌شود و امور آنها را مختل می‌کند. لذا برای اینکه این مشکل پیش نیاید باید بگوییم منصوبین از طرف مجتهد و حاکم به واسطه موت حاکم منعزل نمی‌شوند. این دلیل را مرحوم فخر المحققین ابن العلامه در کتاب ایضاح بیان کرده‌اند.^۲

بررسی دلیل اول:

۲. ایضاح الفوائد، ج ۴، ص ۳۰۵.

این مسئله درست است که بهرحال تولیت امور مربوط به این افراد و اشخاص بالاخره برای پیگیری مصالح و منافع آنهاست اما باید دید که آیا با بطلان تولیت و قیمومت به واسطه موت مجتهد مصالح و منافع این افراد و گروه‌ها در خطر قرار می‌گیرد؟ یعنی آیا امور مربوط به این اشخاص بر زمین می‌ماند؟ این راه و چاره دارد و می‌شود بلافاصله با اذن مجتهد حی یا نصب فوری یک متولی از طرف مجتهد حی این مشکل را برطرف کرد. اینگونه نیست که امور اینها تعطیل شود مگر اینکه گفته شود که مجتهد حی در دسترس نیست تا بخواهد اذن و حکم جدید و نصب جدید توسط مجتهد حی واقع شود یعنی یک فاصله زمانی پیدا می‌شود، که این موجب اختلال در امور آنهاست؛ لکن این مشکل هم چاره دارد. چاره این است که از باب اضطرار و جلوگیری از اختلال در امور، کسی عهده‌دار کار آنها شود. ضرورتاً حل مشکل در این نیست که ما بگوییم نصب باطل نمی‌شود بلکه راه دیگری برای حل این مشکل وجود دارد. لذا به نظر می‌رسد دلیل اول تمام نیست.

بحث جلسه آینده: چند دلیل دیگر اینجا وجود دارد که ان شاء الله این ادله را هم در جلسه آینده مورد بررسی قرار خواهیم داد.

«والحمد لله رب العالمین»